

نقد اسرائیلیات در آیه ۲۴ سوره یوسف

علی آقا صفری*

چکیده

پژوهش حاضر، تحت عنوان «نقد اسرائیلیات در آیه ۲۴ سوره یوسف»، با هدف شناسایی و تبیین روایات اسرائیلی نگارش یافته است. با توجه به اینکه در بسیاری از تفاسیر، روایات ساختگی و خرافی فراوان به چشم می‌خورد و مفسران بزرگوار نیز بدون نقد و ملاک و معیار خاص به نقل آنها پرداخته‌اند؛ نگارنده را بر آن داشت که روایات تفسیری آیه ۲۴ سوره یوسف را که تفسیرهای متعدد و گوناگون از آیه شریفه ارائه داده‌اند، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد تا صحت و سقم محتوایی و درستی و نادرستی آنها مشخص گردد. نویسنده مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی تحلیلی و مراجعه به تفاسیر روایی به این نتیجه رسید که برخی از روایات وارده در تفسیر آیه مذکور جعلی و ساختگی بوده است زیرا؛ تناقض و ناسازگاری با سیاق آیات قرآن کریم، منافات بامقام عصمت انبیا، مخالفت با عقل، رکاکت، تشتت و ناهمگونی، سازگاری با آموزه‌های دینی یهود از جمله ویژگی‌های بارز آن دسته از روایات است. همچنین یافته‌های تحقیق نشان داد که سرمنشاء بسیاری از این دسته روایات که به «اسرائیلیات» شهرت یافته‌اند عالمان نومسلمان اهل کتاب بوده که از طریق آنان به حوزه تفسیر راه یافته است و دلیل گسترش و ماندگاری آنها در کتب روایی و تفسیری نیز همان ارتباط مسلمانان با اهل کتاب و از همه مهمتر میدان دادن دستگاه خلافت به داستان سرایان بوده است.

واژگان کلیدی: اسرائیلیات، خرافات، روایات تفسیری، یوسف(ع)، اهل کتاب

* دانش پژوه دکتری قرآن و علوم (گرایش مدیریت) جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی

(ره)؛ مدرسه قرآن و حدیث، ۰۸۴۰۰۰ aliagha@safari@yahoo.com

مقدمه

زمان ورود اسرائیلیات در تفاسیر آن گونه که در روایات آمده است، از زمان پیامبر می باشد و از طرف پیامبر نهی شده است.^۱ اما گسترش این مسئله از زمان خلیفه دوم آغاز و در عصر تابعین شدت یافت؛ تا آنجا که در این عصر بر اثر تساهل گذشتگان، شیوع پدیده داستان سرایی، گرویدن شمار بیشتری از اهل کتاب به اسلام و نیز رغبت بیشتر مسلمانان به شنیدن داستان های ملت های پیشین، اسرائیلیات بیشتری وارد تفسیر و حدیث اسلامی شد، افزون بر این، وجود مفسرانی در این عصر، همچون مقاتل ابن سلیمان که می خواستند نقص و کمبودهای تفسیر را با روایات اسرائیلی برطرف سازند، بر نفوذ بیشتر این روایات افزود^۲ تا اینکه عصر تابعان تابعان فرا رسید. در این عصر نیز علاقه به اخذ روایات اسرائیلی افزونتر شد و گروهی در مراجعه به اهل کتاب، راه افراط را پیش گرفتند، به گونه ای که هر روایت اسرائیلی را می پذیرفتند و آن را صحیح تلقی می کردند. این گرایش شدید ادامه یافت تا نوبت به عصر تدوین تفسیر رسید. در این عصر، برخی مفسران بخش اعظم این روایات اسرائیلی را وارد تفسیر کردند.^۳

در باره ی پیشینه ی موضوع می توان گفت که بحث از اسرائیلیات سابقه دیرینه داشته و کتاب های زیادی نیز تحت عنوان اسرائیلیات منتشر شده است که نگارنده در این مقاله در حد وسع از آنها بهره برده است ولی باتوجه به تحقیقات به عمل آمده کتاب یا مقاله ای که منسجم و نظام مند بوده و با رویکرد نقد اسرائیلیات در آیه ۲۴ سوره یوسف نگارش و نشر یافته باشد یافت نشد و به نظر می آید که نوشتار در پیش رو می تواند بستری خوبی برای پالایش روایات تفسیری باشد.

۱. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفا، ج ۲، ص ۸۷ به بعد.

۲. ذهبی، محمد حسین، التفسیر والمفسرون، ذهبی، ج ۱ ص، ۱۶۹.

۳. همان.

الف) مفهوم شناسی

با توجه به اهمیت و ضرورت مفهوم شناسی برخی از واژگان کلیدی پژوهش جهت تسهیل فهم صحیح متن لازم است ابتدا مفاهیم اصلی شناسایی شده بیان گردد.

اسرائیلیات

واژه «اسرائیلیات» نیز همانند دیگر واژه‌ها تعاریف مختلفی از آن ارائه شده است هرچند که اختلاف محتوایی قابل توجهی میان آن‌ها دیده نمی‌شود. از میان تعاریف ذکر شده چند تا تعریف که به نظر جامع‌تر می‌رسد ذکر می‌گردد: بعضی گفته‌اند: اسرائیلیات؛ روایاتی است که از بنی اسرائیل در روایات اسلامی وارد شده‌اند؛ یعنی تاریخ اخبار و قصه‌هایی که از طریق یهود داخل اسلام شده و غالباً خرافی، دروغ و بی‌بنیان است^۱ بعضی دیگر در مفهوم آن توسعه داده و گفته‌اند: واژه «اسرائیلیات» را بر تمامی عقاید غیر اسلامی به‌ویژه آن دسته از عقاید و افسانه‌هایی که یهود و نصارا از قرن اوّل هجری وارد دین اسلام کرده‌اند، اطلاق نموده‌اند^۲ لازم به ذکر است که کلمه «اسرائیلیات» اگرچه در ظاهر بر داستان‌هایی که از منابع یهودی روایت و نقل شده‌اند دلالت دارد، اما علمای تفسیر و حدیث این کلمه را بر بیش از این معنا توسعه داده‌اند. این کلمه در اصطلاح علما بر هر آنچه به تفسیر، حدیث و تاریخ از اسطوره‌های قدیمی که در اصل روایتشان به یک منبع یهودی، مسیحی و یا غیر این دو منسوب باشند؛ دلالت دارد. بلکه حتی برخی از مفسران و محدثان معتقدند اسرائیلیات شامل آن دسته از گفتارهایی که دشمنان اسلام از یهود و غیر یهود در تفسیر و حدیث وارد کرده‌اند که هیچ منبع و دلیلی از منابع قدیمی بر آن نیست، نیز می‌شود.^۳ اما بیشتری محققان در تعریف اسرائیلیات صبغه‌ای یهودی و مسیحی را شرط دانسته و گفته‌اند آنچه را که از طریق فرهنگ یهود و نصارا وارد حوزه اسلام شده است اسرائیلیات گویند.^۴

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، واژه «اسرائیلیات».

۲. دیاری بید گلی، محمد تقی، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، ص ۹۶.

۳. معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه التشیب، ج ۲، ص ۸۰.

۴. ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۱۶۵.



یوسف

در حدود سی و شش قرن پیش (سه هزار و ششصد سال)^۱ نوزادی از نسل ابراهیم خلیل و اسحاق و یعقوب در یک محیط کشاورزی و دامداری در فدان آرام در عراق چشم به جهان گشود و در شام تحت نظارت و تربیت پدرش یعقوب رشد کرد.^۲ وی دارای ۱۱ برادر بود که تنها با یکی از آنها به نام بنیامین از یک مادر (به نام راحیل) بودند و یوسف از همهی برادران به جز بنیامین کوچک‌تر بود، نام حضرت یوسف فرزند حضرت یعقوب ۲۷ بار در قرآن آمده است (دوبار در سوره انعام، آیه ۸۴ و سوره غافر، آیه ۳۴ آمده است) که یک سوره از قرآن یعنی سوره دوازدهم قرآن به نام سوره یوسف که ۱۱۱ آیه دارد واز آغاز تا پایان آیه ۱۰۱ آن پیرامون سرگذشت یوسف است، داستان یوسف در تورات، سفر پیدایش از فصل ۳۷ تا ۵۰ نیز نقل شده است. اما در مقایسه با آنچه که در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می‌گردد. سرگذشت زندگی حضرت یوسف به زیبایی و به دور از هرگونه خرافات و تحریفات ناروا و ناشایست که عده‌ای از داستان‌سرایان و رمان‌نویسان در باره آن حضرت جعل کرده‌اند، در قرآن ذکر شده است. آنچه که در قرآن در باره سرگذشت زندگی حضرت یوسف آمده است، اجمالا ذکر می‌شود تا اینکه مقدمه‌ای باشد برای شناخت بیشتر در باره این پیامبر برگزیده الهی و آگاهی از بی‌اساس بودن روایات جعلی و نسبت‌های ناروا به آن حضرت.

در قرآن آمده است که فرزند فرزانه یعقوب روزی خوابی می‌بیند که در آن خواب حقایقی را برایش بازگو می‌کنند، بعد از بیدار شدن تعبیر خواب را از پدر می‌پرسد، که در این میان ناگهان به خاطر توجه خاصی که پدر به یوسف داشت حسادت برادران نامادری شعله ور می‌شود و به دنبال نقشه‌ای که یوسف را از میان بردارند می‌گردند و سرانجام با مکر و فریب یوسف را از دامن گرم شهر و دیار خویش جدا می‌کنند و بدور از خانه و کاشانه در بیابان در یک چاه رها می‌کنند، بعد هم به عنوان فرد اسیر در دست تاجران در مصر به

۱. نعمت الله صالحی، جمال انسانیت، یا تفسیر سوره یوسف، ص ۸.

۲. عبد الحسین شبستری، اعلام قرآن، ص ۱۰۷۲.

بهایی ناچیز فروخته می‌شود، و مدتی را در کاخ عزیز مصر به سر می‌برد اما همین که پا به عرصه جوانی گذاشت، روز به روز زیبای و درخشندگی سیمایش افزوده می‌شد، ناگهان مورد توجه و عشق شدید و توصیف ناپذیر همسر عزیز گشت، سرانجام به جرم تن ندادن به خواهش‌های نفسانی و شیطانی همسر عزیز و خویش تن‌داری، مظلومانه روانه زندان شد. به خاطر عملکرد خوب و عالمانه و آگاهانه ایشان در برابر مصائب جانکاه و طاقت‌فرسا و آزمون‌ها و امتحانات الهی باعث شد که خداوند او را برگزیند و مسئولیت سنگین مدیریت و رهبری جامعه را بر دوشش بگذارد.

بعد از مدتی تقریباً زیاد، با تعبیر خوابی که خداوند به وی عطا نموده بود گره از مشکل پادشاه مصر گشود و خوابی را که حیات مردم مصر به آن بستگی داشت و درباریان پادشاه از حقیقت آن بی‌خبر بودند برای پادشاه تعبیر نمود، و با نشان دادن علم وافر و امانت وصف ناپذیر خویش از سوی پادشاه مورد علاقه و محبت قرار گرفت و بعد از اینکه پادشاه به علم و فراست و توانمندی ایشان پی برد او را به مقام نخست‌وزیری و یا خزانه‌داری کل غله مصر منصوب نمود، و با تدبیر و درایتی که داشت توانست کشور مصر را از مرگ حتمی نجات دهد.

و چون آغاز زندگی ایشان با تقوا و پاکی نفس شروع شده بود، تا پایان این صفت در وی وجود داشت و در هیچ کجایی از زندگی ایشان که مملو از فراز و نیشب بود، صفتی که نشان دهنده بی‌تقوای و بی‌توجهی ایشان به اوامر و نواهی الهی باشد مشاهده نمی‌شود. این نشان دهنده آن است که حضرت یوسف به حق انسان کامل بود.

ب) اسرائیلیات در آیه ۲۴ سوره یوسف

تفاسیر و به ویژه تفاسیر روایی ذیل آیه شریفه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۱ روایات جعلی و افسانه‌های خرافی و ساختگی فراوانی نقل کرده‌اند که به نظر با مقام عصمت و طهارت انبیاء الهی سازگاری ندارند. نویسنده این سطور سعی دارد ابتدا اسرائیلیات مطرح شده در



تفسیر آیه شریفه را نقل کند و اگر نیاز بود به ترجمه روایت نیز اشاره نماید و در گام بعدی به تجزیه و تحلیل و نقد آنها بپردازد.

اهم روایت‌های که بسیاری از تفاسیر در تفسیر و یا توضیح مراد از قصد و تصمیم حضرت یوسف «وَهُمْ بِهَا» ذکر نموده‌اند عبارت‌اند از:

۱. فروی عن ابن عباس رضی الله عنهما أنه قال: حلّ الهمیان و جلس منها مجلس الخائن و عن مجاهد قال: حلّ سراويله و جعل يعالج ثيابه.^۱ و هذا قول أكثر المتقدمين مثل سعيد بن جبیر و الحسن. و قال الضحاک: جري الشيطان فيما بينهما فضرب بإحدى يديه إلي جيد يوسف و باليد الأخرى إلي جيد المرأة حتي جمع بينهما.^۲

معنی

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که مقصود از «وَهُمْ بِهَا» آن است که یوسف بند شلوار خود گشود و در موضعی نشست که یک خیانتکار نسبت به زنی در آنجا می‌نشیند. ناقل روایت می‌گوید این سخن بیشتر متقدمین مانند سعید بن جبیر و حسن است و در ادامه حدیث دیگری از قول ضحاک نقل می‌کند که گفته است: شیطان یک دست بر پهلوی یوسف نهاد و دست دیگر بر پهلوی همسر عزیز تا آن دو را باهم - به قصد مراوده - جمع کند.

۲. و أخرج ابن المنذر و أبو الشيخ عن وهب بن منبه رضي الله عنه قال لما خلا يوسف و امرأة العزيز خرجت كف بلا جسد بينهما مكتوب عليه بالعبرانية «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»^۳ ثم انصرفت الكف و قاما مقامهما ثم رجعت

۱. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۹.

۲. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۸۴؛ بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب

التأویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۵۲۱.

الكف بينهما مكتوب عليها بالعبرانية «إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»^۱ ثم انصرفت الكف و قاما مقامهما فعادت الكف الثالثة مكتوب عليها «و لا تَقْرَبُوا الزَّنى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا»^۲ و انصرفت الكف و قاما مقامهما فعادت الكف الرابعة مكتوب عليها بالعبرانية «وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۳ فولي يوسف عليه السلام هاربا^۴

معنی

در آن هنگام که یوسف و همسر عزیز مصر خلوت گزیدند - برای انجام فعل قبیح و حرام- در این حالت دستی که مچ و بازو نداشت در بین آن دو آشکار شد که بر روی آن نوشته شده بود «آیا کسی که بالای سر همه ایستاده، (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است)، و اعمال همه را می‌بیند، همچون کسی است که هیچ یک از این صفات را ندارد؟! هر دوی آن‌ها گریختند، اما همین که ترس آنها زایل شد دوباره به جای خود بازگشتند که باز دستی بین آن دو مانع شد که بالای آن نوشته بود «و بی‌شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده × والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) × که می‌دانند شما چه می‌کنید!» سپس منصرف شدند اما باز به جای خود بازگشتند که برای بار سوم دستی آمد که روی آن نوشته بود «و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است» و وقتی که دست رفت دوباره به جای خود بازگشتند و برای مرتبه چهارم دستی آمد که به عبری روی آن نوشته بود «و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا باز می‌گردانند سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به طور کامل باز پس داده می‌شود،

۱. انفطار/ ۱۰-۱۲

۲. اسراء/ ۳۲

۳. بقره/ ۲۸۱

۴. ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۱۳؛ سیوطی، جلال

الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۱۴.



و به آنها ستم نخواهد شد. (چون هر چه می‌بینند، نتایج اعمال خودشان است) این چنین بود که حضرت یوسف از ترس گریختند.

در ادامه حدیث فوق الذکر در الدر المنثور (که در بند دو ذکر شد) در معالیم التنزیل اینگونه آمده است که حضرت یوسف با دیدن آن چهار اخطار هم نتوانست خودش را کنترل کند تا آنجا که خداوند متعال به حضرت جبریل فرمود:

۳. فقال الله عزّ و جلّ لجبریل علیه السلام: أدرك عبدی قبل أن یصیب الخطیئة،

فانحطّ جبریل علیه السلام عاضاً علی أصبعه، یقول: یا یوسف تعمل عمل

السفهاء و أنت مکتوب عند الله فی [دیوان] الأنبیاء و روی أنه مسح بجناحه

فخرجت شهوته من أنامله^۱.

معنی

خداوند به جبریل فرمود بنده مرا پیش از آنکه مرتکب گناه شود دریاب جبریل نازل شد در حالیکه انگشت به دهان بود خطاب به حضرت کرد و فرمود آیا مرتکب عمل سفیهان می شوی در حالیکه نام تو در دیوان انبیا نگاشته شده است؟! و گفته شده است بالهای خود بروی زد به گونه ای که شهوت از سرانگشتان یوسف خارج شد.

البته جاعلان به همین اندازه اکتفا نکرده و نسبت های ناروای دیگری نیز داده اند که متأسفانه در کتب روایی و تفسیری بدون پالایش و نقد یافت می شوند. به عنوان نمونه به حدیث ذیل توجه بفرمایید.

۴. و أخرج ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ عن عکرمه و سعید بن جبیر فی

قوله «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّي» قال حل السراویل و جلس منها مجلس الخائن

فرأی صورته فیها وجه یعقوب عاضاً علی أصابعه فدفع صدره فخرجت الشهوة من

۱. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۸۶.

أنامله فكل ولد يعقوب قد ولد له اثنا عشر ولد الا يوسف عليه السلام فانه نقص
بتلك الشهوة ولدا و لم يولد له غير أحد عشر ولدا^۱

معنی

اما برهان پروردگارش که یوسف مشاهده نمود. هنگامیکه یوسف بند شلوار خود را کشود و در جای نشست که یک خائن نسبت به زنی آنجا می نشیند در آن هنگام صورت پدرش یعقوب را در حالیکه سر انگشتان خود را می گزید مشاهده نمود. حضرت یعقوب با دست خود به سینه ای او ضربه ای زد که شهوت از سر انگشتان او خارج شد و به همین دلیل تمام فرزندان یعقوب صاحب دوازده فرزند شدند، مگر یوسف که صاحب ۱۱ فرزند شد و این به خاطر ناقص شدن فرزندش در آن روز بود.

از دیگر روایت های که در کتب روایی و بسیاری از تفاسیر وجود داشته و مفاد آن باور عمومی مردم تلقی شده است روایت ذیل است که در منابع فریقین آمده است.

۵. و أخرج أبو نعیم فی الحلیة عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه فی قوله «وَ

لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا» قَالَ طمعت فيه و طمع فيها و كان من الطمع ان هم
بحل التكة فقامت إلي صنم مكلل بالدر و الياقوت في ناحية البيت فسترته بثوب
أبيض بينها و بينه فقال أي شی تصنعين فقالت استحي من الهی ان يرانی علي
هذه الصورة فقال يوسف عليه السلام تستحین من صنم لا يأكل و لا يشرب و
لا استحي انا من الهی الذی «هُوَ قَائِمٌ عَلَي كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» ثم قال لا
تنالیها مني أبدا و هو البرهان الذی رأی.^۲

۱. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۱۳؛ طبری، ابوجعفر بن محمد جریر، جامع البیان فی

تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۱۱

۲. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۱۳؛ بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن،

ج ۳، ص ۱۶۵؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۴۲؛ عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور

التقلین، ج ۲، ص ۴۲۲.

معنی

ابونعیم در کتاب حلیه از علی بن ابی طالب روایت کرده که در تفسیر آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا» فرموده: «زلیخا به یوسف طمع کرد، و یوسف هم به وی طمع کرد. و از طمع او یکی این بود که تصمیم گرفت بند زیر جامه را باز کند، در همین موقع زلیخا برخاست و بتی را که در گوشه منزلش بود و با در و یاقوت آرایش شده بود با پارچه سفیدی پوشاند تا بین بت و خودش حائل باشد. یوسف گفت: چکار می کنی. گفت شرم دارم که مرا در این حال ببیند. یوسف گفت: تو از یک بتی که نه می خورد و نه می آشامد شرم می کنی و من از خدای خودم که شاهد و ناظر عمل هر کس است شرم نداشته باشم؟ آنگاه گفت: ابا به آرزوی خودت از من نخواهی رسید. و این بود آن برهانی که دید. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل همین روایت می گوید: این روایت از جعلیات است، و چگونه ممکن است علی بن ابی طالب چنین فرمایشی کرده باشد؟ با اینکه کلمات او و سایر ائمه اهل بیت پر است از مسأله عصمت انبیاء و مذهب این امامان در این باره معروف است؟ علاوه بر این، پوشاندن بت از طرف زلیخا و انتقال یوسف به مطلبی که عمل زلیخا یادآوریش کرد برهانی نیست که خداوند آن را رویت برهان بنامد، و هر چند که این مضمون در روایاتی از طرق اهل بیت نیز آمده، ولیکن آنها هم به خاطر اینکه اخباری آحاد هستند قابل اعتماد نیستند.^۱

روایت دیگری که در تفسیر این آیه شریفه نقل شده و به حدّ قابل تأمل بوده روایت ذیل است که از ابن عباس نقل شده است.

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۶۷.

۶ قال ابن عباس: نودی: یا ابن یعقوب لا تکن کالطائر له ریش، فإذا زنی ذهب ریشه قال: أو قعد لا ریش له فلم يتعظ علي النداء شيئاً، حتی رأي برهان ربه، ففرق ففر.^۱

معنی

ندایی سر داده شد که ای فرزند یعقوب مانند پرنده ای نباش که پروبال دارند ولی چون مرتکب زنا شوند، پروبالشان بریزد! اما یوسف به این ندا اصلاً اعتنایی نکرد تا اینکه برهان پروردگارش را مشاهده نمود و از آن جدا شد و شروع به فرار کرد. روایت دیگری نیز با تعابیر مختلف در تفسیر آیه شریفه آمده است که ذکر همه ای آنها موجب اطاله کلام و از وسع این مقاله خارج است. بنابراین از ذکر مابقی روایت اجتناب کرده به نقد و بررسی روایت ذکر شده می پردازیم.

ج) نقد و بررسی

سیره و سنت اهل بیت بر این اصل استوار بود که مردم را به تفکر و اندیشیدن دعوت می کردند و از پذیرش و عدم پذیرش سخن بدون سند و مدرک نهی می فرمودند و همیشه به پیروانشان توصیه می کردند که هر سخنی که از ما برای شما نقل شد، در صورتی آن را بپذیرید که با کتاب خدا موافق باشد و اگر با کتاب خدا مخالف بود، آن را نپذیرید؛ چنانکه امام صادق می فرماید: «فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه»^۲ و نیز می فرماید: هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد زخرف و باطل است: «و کل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف»^۳ و در مواردی نیز فرموده اند که حدیث مخالف کتاب خدا از ما نیست لذا باید آن را بر دیوار بکوبید «فاضربوه علی الجدار» بنابراین ما هم به پیروی از

۱. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۱۰.

۲. علامه مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۷.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹.



ائمه اطهار ابتدای امر روایت ذکر شده را به قرآن کریم عرضه می‌کنیم و در گام بعدی دلائل دیگری برای اثبات اسرائیلی بودن روایت مذکور ارائه می‌نماییم.

۱. تناقض و ناسازگاری با سیاق آیات قرآن کریم

زمخشری در تفسیر «الکشاف» بعد از ذکر روایات فوق الذکر آنها را منافی با سیاق قرآن دانسته و می‌گوید: اگر از یوسف کوچکترین لغزشی سر زده بود قرآن کریم از آن خبر می‌داد و از توبه و استغفارش یاد می‌کرد؛ همچنان که لغزش آدم، داود، نوح، ایوب و ذی النون (یونس) توبه و استغفار ایشان را نقل کرد، اما در باره یوسف می‌بینیم که جز ثنا و مدح چیزی نگفته و در مقام ثنایش او را مخلص خوانده است. پس به طور قطع می‌فهمیم که یوسف در این مقام بس خطرناک و باریک، ثابت قدم را از دست نداده و با نفس خود مجاهدتی کرده که جز از صاحبان قوت و عزم ساخته نیست که در چنین موقعی رعایت دلیل حرمت و قبح را بکنند. تا آنجا که از ناحیه خدای عالم مستحق نشاده و هم اکنون در کتب اولین و هم در قرآن کریم که بر سایر کتب آسمانی حجت بوده و مصدق آنها است به نیکی یاد شده است، تا آنجا که در قرآن کریم سوره ای تمام را به او و نقل داستان او اختصاص داده است.^۱

همچنین فخر الرازی نیز برای اثبات اسرائیلی بودن روایات وارده و ناسازگاری آنها با سیاق آیات قرآن کریم به آیات متعدد تمسک جسته و گفته است تمام اشخاصی که در داستان یوسف نقش داشته اند از قبیل، یوسف که روی سخن همه جا با او است، زلیخا، عزیز شوهر زلیخا، زنانی که زلیخا ایشان را طلبید تا بر حال او اطلاع یابند، شاهدهی که یوسف بر صدق ادعای خود آورد، حضرت عزت تعالی شأنه که عالم السر و الخفیات است، ابلیس لعین که محرک سلسله فساد و افساد است. و هر هفت نفر اعتراف کرده‌اند بر پاکدامنی یوسف در این واقعه از مبادرت به گناه و ارتکاب معصیت. پس توقف در این باب نسبت به هیچ مسلمانی سزاوار نباشد؛ با این وجود چطور می‌توان این نسبت های ناروا و

۱. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۷.

ناشایست را به پیامبری که اسوه پاکى و طهارت بوده است داد. ایشان در ادامه این چنین مى گوید:

«أما بيان أن يوسف عليه السلام ادعى البراءة عن الذنب فهو قوله عليه السلام: «هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي»^١ و قوله عليه السلام: «رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»^٢ و أما بيان أن المرأة اعترفت بذلك فلأنها قالت للنسوة: «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ»^٣ و أيضا قالت: «الآن حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ»^٤ و أما بيان أن زوج المرأة أقر بذلك، فهو قوله: «إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ»^٥ و أما الشهود فقوله تعالى: «وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^٦ و أما شهادة الله تعالى بذلك فقوله: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^٧ فقد شهد الله تعالى فى هذه الآية على طهارته أربع مرات: أولها: قوله: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ» و اللام للتأكيد و المبالغة. و الثانى: قوله: «وَ الْفَحْشَاءَ أَى كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ. و الثالث: قوله: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا مع أنه تعالى قال: «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^٨ و الرابع: قوله: «الْمُخْلَصِينَ» و أما بيان أن إبليس أقر

۱. یوسف/ ۲۶
۲. یوسف/ ۳۳
۳. یوسف/ ۳۲
۴. یوسف/ ۵۱
۵. یوسف/ ۲۸-۲۹
۶. یوسف/ ۲۶
۷. یوسف/ ۲۴
۸. فرقان/ ۶۳



بطهارته، فلأنه قال: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ»^۱ فأقر بأنه لا يمكنه إغواء المخلصين و يوسف من المخلصين لقوله تعالى: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» فكان هذا إقراراً من إبليس بأنه ما أغواه و ما أضله عن طريقه الهدى، و عند هذا نقول هؤلاء الجهال الذين نسبوا إلي يوسف عليه السلام هذه الفضيحة إن كانوا من أتباع دين الله تعالى فليقبلوا شهادة الله تعالى علي طهارته و إن كانوا من أتباع إبليس و جنوده فليقبلوا شهادة إبليس علي طهارته و لعلهم يقولون كنا في أول الأمر تلامذة إبليس إلي أن تخرجنا عليه فزدنا عليه في السفاهة».

واقعاً با کنارهم قرار دادن این آیات شریفه که در سوره یوسف آمده است جعلی بودن روایات ذکر شده آشکار می شود زیرا چطور امکان دارد که خداوند متعال وی را جز بندگان مخلص اش خواند در حالیکه همانند زلیخا تمایل به فعل حرام داشته و حتی در مکان انجام فعل حرام نشسته و بند جامه خویش را نیز گشوده است و از این وقیحانه تر اینکه اگر خداوند متعال پیک خویش جبریل امین را نمی فرستاد که او را دریابد حتماً آن فعل را نیز انجام می داد. بنابر این اینکه ائمه اطهار تأکید داشته‌اند روایات عرضه شود به قرآن کریم به خاطر همین مواقع است که درست از نادرست مشخص گردد.

منافات با مقام عصمت انبیا

در خصوص عصمت انبیا، ادله عقلی و نقلی فراوانی وجود دارد. از جمله ادله عقلی که می توان به آن اشاره نمود سخن محقق طوسی (ره) است که می گوید: «عصمت برای نبی لازم است تا اطمینان به وی حاصل شود و در نتیجه، غرض حاصل گردد.^۲ بنابراین، لزوم عصمت پیامبران به دلیل وثوق به انبیا است. برخی از محققان دلیل عصمت انبیا را چنین می فرمایند: «وقتی وجود خداوند - با همه صفات جمال و جلال او - ثابت شد و وحی ممکن و نبوت عامه اثبات گردید، مطلب دیگری که عقل به آن حکم خواهد کرد، لزوم عصمت انبیا در دریافت و ابلاغ وحی می باشد؛ یعنی خدایی که برای هدایت بندگان، پیامبری را بر می گزیند، ضرورتاً پیامبری که از هر گونه سهو و نسیان - چه رسد به

۱. ص ۸۲-۸۳

۲. محقق طوسی، نصیرالدین، تجرید الاعتقاد، ص ۱۵۵.

عصیان - در دریافت و ابلاغ وحی معصوم باشد، خواهد فرستاد؛ زیرا در غیر این صورت با حکمت نبوت و انزال کتب و ارسال رسل - که ریشه در حکمت آفرینش دارد - سازگار نخواهد بود. حکمت برانگیختن رسولان، هدایت ناس است و راهنمایی مردم در صورتی حاصل می‌شود که پیام‌آور خدا از خطا و سهو و نسیان در دریافت و رساندن وحی معصوم باشد. این اصل کلامی ریشه در صفات الهی، از جمله علم و قدرت و حکمت آفرینش، حکمت تشریح، و بالأخره تنزه خداوند از هرگونه قبح، ظلم و عبث دارد. اگر رسولی در دریافت یا رساندن وحی خطا کند، جهل یا عجز و یا ناشایستگی در کار ربوبی را نشان خواهد داد، بلکه اگر پیامبری ضرورتاً معصوم نباشد، یا در هدایت وی اشتباه عمدی یا سهوی رخ خواهد داد و یا لاقلاً، امت اعتماد لازم بر خصوص پیامبری او، یا الهی بودن همه تکلیف و پیام‌هایش نخواهند داشت. در قسم اول، اغرا به جهل و گمراهی مردم و در صورت دوم، لغو و عبث لازم می‌آید و ساحت مقدس ربوبی از هر دو امر منزّه است.^۱

و اما ادله نقلی قابل استناد آیات شریفه‌ای است که به صراحت دلالت دارند بر عصمت انبیا و این آیات در چند دسته قابل بررسی هستند. دسته اول: آیاتی که انبیا را از مخلصان می‌شمارند. و مخلصان، کسانی هستند که دست اغوای شیطان از دامان آنان کوتاه است. در نتیجه، باید معصوم باشند. در سوره مبارکه «صاد» می‌فرماید: «وَ اذْکُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِیْمَ وَ اِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ اُولِی الْاٰیْدِی وَ الْاَبْصَارِ * اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِکْرِی الدَّارِ»^۲ هرچند که این آیات شریفه نام عده‌ای از انبیا را برده است که به نظر این‌ها به عنوان نمونه ذکر شده‌اند.

دسته دوم: آیاتی که بیانگر وجود «هدایت الهی» در انبیا می‌باشد. مانند: «وَ وَهَبْنَا لَهُ اِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلًّا هَدِیْنَا وَ نُوْحًا هَدِیْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَیْمَانَ وَ اٰیُّوبَ وَ یُوْسُفَ وَ مُوسٰی وَ هَارُوْنَ وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ * وَ زَكَرِیَّا وَ یَحْیٰی وَ عِیْسٰی وَ اِلِیَاسَ کُلٌّ مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ * وَ اِسْمَاعِیْلَ وَ الْیَسَعَ وَ یُوْنُسَ وَ لُوْطًا وَ کُلًّا فَضَّلْنَا عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ * وَ

۱. هادوی تهرانی، مهدی، مبانی کلامی اجتهاد، ص ۸۱.

۲. ص ۴۵-۴۸.



مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذَلِكَ هَدَى اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اِقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ * وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَارِيسَ تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ^۱ این آیات دلالت بر این دارند که انبیا، هدایت الهی یافته‌اند. پس کسی که تحت هدایت الهی قرار گیرد، هرگز گمراه نخواهد شد و چون گناه و معصیت یک نوع گمراهی است، پس می‌توان نتیجه گرفت که انبیای الهی معصوم هستند.

این که در آیات فوق، انبیا جزء برگزیدگان بر شمرده شده‌اند، دلیل دیگری بر عصمت انبیا می‌باشد؛ زیرا آنان برگزیده شده‌اند تا دیگران را هدایت کنند، پس مسلماً خودشان هدایت یافته و معصوم‌اند. علاوه بر این که در آیه اخیر، خداوند به پیامبر اکرم امر می‌کند که به هدایت آنها اقتدا کند و مسلم است که اقتدا کردن پیامبر خاتم، با آن جلالت قدر و مقام، به پیامبران دیگر، بر عصمت ایشان دلالت دارد و الا اقتدا نمودن بدون قید و شرط به کسی که معصوم نیست چه بسا به گمراهی بیانجامد.

دسته سوم: آیاتی که مسلمانان را به اطاعت از پیامبر و اقتدای به او دعوت می‌نماید. مانند: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»^۲ یا در سوره نساء، می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۳ آیات دیگری هم وجود دارد که بر اطاعت

۱. انعام/۸۴-۹۱

۲. آل عمران/۳۱-۳۲

۳. نساء/۸۰

بدون قید و شرط از رسول خدا دلالت دارند و اگر اطاعت فردی بدون قید و شرط واجب باشد، نشانگر عصمت اوست و از گمراهی و زلل باید در امان باشد و الا، موجب گمراهی دیگران خواهد شد زیرا کسی که به سوی معصیت گرایش یافته و بر انجام آن تصمیم هم می‌گیرد آنهم معصیتی که در دین خدا بدترین گناهان شمرده شده، یعنی زنا با زن شوهردار، و خیانت به کسی که مدت‌ها بالاترین خدمت و احسان به او و به عرض او کرده، و حتی بند زیر جامه خود را هم باز نموده و در جایی از آن زن نشسته که شوهران با زنان خود می‌نشینند، آن وقت آیاتی یکی پس از دیگری از طرف خدا ببیند و منصرف نشود، و ندهایی یکی پس از دیگری بشنود و باز حیا نکند و دست بردارد، تا آنجا که به سینه‌اش بزنند و شهوتش از نوک انگشتانش بریزد، و ازدهایی که بزرگتر از آن تصور نشود ببیند و از ترس پا به فرار بگذارد، چنین کسی جا دارد که اصولاً اسم انسان را از رویش بردارند، نه اینکه علاوه بر انسان شمرده‌اش او را بر اریکه نبوت و رسالت هم بنشانند، و خداوند او را امین بر وحی خود نموده، کلید دین خود را به دست او بسپارد و علم و حکمت خود را به او اختصاص دهد و به امثال ابراهیم خلیل ملحق سازد.^۱

علی ای حال می‌توان اذعان کرد اینگونه روایات که هیچ سند معتبری ندارند، زائیده مغزهای انسانهای کوتاه فکری است که هرگز مقام انبیاء را درک نکرده‌اند زیرا پیامبران که مناد دعوت به سوی خدا و باب هدایت و تربیت خلق هستند لازم است که از انواع لغزشها و آلیشها مصون و معصوم باشند تا از این رهگذر، هدف مهم بعثت انبیا که همانا تربیت و تکامل نفوس انسانهاست تأمین شود.^۲

مخالفت با عقل سلیم

مراد از عقل در آیات و روایات، عقل به اصطلاح معهود در کتب فلسفی نیست؛ بلکه منظور، عقل سلیم و عرفی است که به حسن و قبح حکم می‌کند همانطور که علامه در تعریف عقل می‌گوید: «عقل عبارت است از نیروی مجردی که در انسان وجود دارد و می‌تواند مبدأ صدور احکام کلی باشد و آدمی به وسیله آن میان صلاح و فساد و میان حق و

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۳۱.

۲. ر.ک: قاسمی، حمید محمد، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان‌های انبیاء در تفاسیر قرآن، ص ۳۲۳.



باطل و میان راست و دروغ فرق می گذارد»^۱ در اینجا به یک نمونه از روایات مخالف با عقل اشاره می کنیم.

«و أخرج ابن جریر عن القاسم بن أبي بزة قال نودی یا ابن یعقوب لا تکونن کالطیر له ریش فإذا زنی قعد لیس له ریش فلم یعرض للنداء و قعد فرفع رأسه فرأی وجه یعقوب عاضا علی أصبعه فقام مرعوبا استحياء من أبيه»^۲

این روایت با حکم عقل سازگار نیست وقوع چنین امری را عقل نمی پذیرد زیرا قرآن کریم حضرت یوسف را صدیق، عفیف، مخلص، محسن و... معرفی می کند در حالی که این روایت می گوید یوسف تصمیم گرفته بود که عمل شنيع زنا را مرتکب شود و چنان مصمم بود که حتی به صدای پدر خویش که او را از ارتکاب عمل نهی می نمود اعتنای نمی کرد تا آنجا که چهر پدرش را که انگشت به دهان بود مشاهده کرد و به خاطر خجالت از پدر از عمل زنا منصرف شد. طبق این روایت پیامبر خدا اسوه پاکی و تقوا نه به خاطر قبح و زشتی گناه یا ترس از عقوبت آن بلکه به خاطر شرم و حیا از پدرش مرتکب چنین عمل زشت و شنیعی نمی شود.

ناهمگونی روایات

ناهمگونی روایات مذکور با یک دیگر و روایات صحیحه موجب تشکیک جدی در صحت آنها بوده و اسرائیلی بودن آنها را تقویت می کند.

در مورد ناهمگونی و ناسازگاری روایات مذکور بایک دیگر همین بس که هرکس در توصیف برهان و اینکه چه بوده با استناد به آن روایتها حرفهای مختلفی زده است که خواننده سر در گم می شود که بالاخره کدام تفسیر صحیح است از باب نمونه بعضی گفته اند: مرغي روی شانه اش نشست و در گوشش گفت: دست نگهدار که اگر این کار را بکنی از درجه انبیاء ساقط خواهی شد. بعضی دیگر گفته اند: یعقوب را دید که در کناری ایستاده انگشت به دندان می گزد، و می گوید: ای یوسف نمی بینی مرا؟ بعضی دیگر گفته اند: «برهان» این بود که دید همسر عزیز نخست چادری بر روی چیزی افکند، پرسید چه

۱. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۱۴.



می‌کنی؟ گفت: روی بتم را می‌پوشم که مرا به چنین حالتی نبیند، یوسف گفت تو از یک سنگ و جماد بی‌چشم و گوش حیا می‌کنی و من از خدایی که مرا می‌بیند و از پنهان و آشکارم خبر دارد حیا نکنم؟! ارباب اللسان گفته: از ضمیر و سر خود صدایی شنید که: ای یوسف! اسم تو در دیوان انبیاء نوشته شده، و تو می‌خواهی کار سفیهان را بکنی. بعضی دیگر گفته‌اند: کف دستی دید که از دیوار خارج شد و بر آن نوشته بود: «وَلَا تَقْرَبُوا الزُّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» - نزدیک زنا نروید که فاحشه و راه بدی است. عده‌ای گفته‌اند: سقف خانه باز شد، و صورت زیبایی دید که می‌گفت: ای رسول عصمت، نکن زیرا تو معصومی. طایفه‌ای دیگر گفته‌اند: سر خود را پایین انداخت دید بر زمین نوشته شده: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ» - هر که کار بدی کند به همان کیفر داده می‌شود:

بعضی دیگر گفته‌اند: فرشته‌ای نزدش آمد و بال خود را به پشت او کشید، شهوتش از نوک انگشتان پایش ریخت (و رغبتش تمام شد). بعضی دیگر گفته‌اند: خود عزیز را در حیاط دید که صدا می‌زند: آیا من اینجا نیستم. بعضی دیگر گفته‌اند: بین او و طرفش حجابی افتاد که یکدیگر را نمی‌دیدند. بعضی گفته‌اند: دختری از دختران بهشت را دید و از جمال و حسن او متحیر گشته، پرسید: از کیستی؟ گفت: از کسی هستم که در دنیا زنا نکرده باشد. و بعضی گفته‌اند: مرغی از کنارش عبور کرد و بر او بانگ زد که ای یوسف! عجله مکن که او برای تو حلال است و برای تو خلق شده بعضی گفته‌اند: آن چاهی را دید که در ته آن بیچاره بود، و دید که فرشته‌ای لب آن چاه ایستاده می‌گوید: ای یوسف! آیا بیچارگی آن روزت فراموش شده. بعضی دیگر گفته‌اند: زلیخا را به صورتی بسیار زشت دید و از او فرار کرد. بعضی گفته‌اند صدایی شنید که می‌گوید: ای یوسف به سمت راست نگاه کن، وقتی نگاه کرد اژدهایی عظیم دید- که بزرگتر از آن قابل تصور نبود، و می‌گفت: زناکاران فردا در شکم منند، لا جرم یوسف فرار کرد.

و قس علی هذا افتراءات ناشایست و اتهامات قبیحی دیگر نیز ذکر کرده‌اند که از مقام نبوت بسیار بعید و ساحت مقدس صدیق، از آن پاک و منزّه است.

رکاکت

رکاکت بر دو قسم است: لفظی و معنوی: در رکاکت لفظی حدیث از لحاظ قواعد ادبی و فصاحت در مرتبه‌ای قرار دارد که صدور آن را از معصوم بعید می‌نماید. و در رکاکت



معنوی از نظر مفهوم به گونه ای است که طبع از آن نفرت داشته و نمی پذیرد.^۱ در مورد احادیث مذکور در تفسیر آیه ۲۴ سوره یوسف رکاکت معنوی صدق می کند به چند دلیل: اولاً: اینکه زنا از منکرات کبائر، و خیانت در محل امانت از معاصی عظیمه است. ثانیاً: مقابل احسان عظیم دائم، به اسائه موجهه فضیحت باقیه و عار شدید، از بزرگترین جرائم است.

ثالثاً: طفلی که تربیت شود در حجر انسان و کفالت مؤنه و زحمات او را از ابتدای طفولیت تا زمان شباب و قوت کمال، هر آینه اقدام چنین کسی بر رسانیدن اقیح انواع اسائه را به این منعم معظم، از اعظم خطاها باشد.

رابعاً: کفران نعمت منعم حقیقی به مخالفت و ارتکاب حرام در مقابل اعطاء نبوت و رتبه عظام، هر آینه از مقبحاتی است که هر عقل سلیمی به مذمت و ردالت و قبح آن گواهی دارد.

بنابراین این معصیت منسوبه به حضرت یوسف تمام جهات اربعه را دارا است، و مثل چنین معصیتی اگر نسبت داده شود به فاسق ترین خلق و پست ترین آنان، هر آینه امتناع و استنکاف خواهد داشت. با این وجود چگونه جایز باشد اسناد آن به رسول الهی و مؤید به معجزات سبحانی حاشا و کلا.^۲

به نظر می آید روایات ذکر شده به منظور قداست شکنی از ساحت مقدس پیامبر خدا حضرت یوسف (ع) وضع شده و نو مسلمان اهل کتاب در وضع آن دست داشته اند. رکاکت این روایات به قدری روشن است که حتی اشخاصی مانند: مأمون خلیفه ای عباسی عصمت انبیا را هدف قرار داده و با تکیه به این دسته از روایات قائل به عدم عصمت آنان شده است.

نقل کرده اند که روزی مأمون خلیفه عباسی از امام رضا پرسید: آیا شما نمی گوئید که پیامبران معصومند؟ فرمود آری، گفت پس تفسیر آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» چیست؟ حضرت که آبشخور اندیشه مأمون را می دانست بلافاصله در تفسیر صحیح آیه شریفه

۱. رفیعی محمدی، ناصر، در سنامه وضع حدیث، ص ۲۵۰.

۲. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، ج ۶، ص ۲۰۰.

فرمود: همسر عزیز تصمیم کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر، تصمیم می‌گرفت؛ ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه نمی‌رود.^۱

سازگاری و همخوانی با آموزه‌های دینی یهود

از جمله شواهد و قراین که می‌توان استناد کرد برای اثبات مدعی وجود این دسته از روایات در تلمود یهودیان است. در تلمود sothah بابلی (۳۶) مذکور است که در آن لحظه صورت پدر یوسف از روزنه ظاهر شد و به او گفت: نام تو و برادرانت در لوحه ضبط شده است. آیا تو می‌خواهی نامت از آن لوحه محو شود؟. همچنین در مدرّاش آنجیر Abkhir پیدا شدن صورت پدر یوسف و دعوت به حفظ عفاف، مسطور است، و داستان پوشاندن بت توسط زلیخا و عکس‌العمل یوسف در مقابل آن، مطلبی است که در مدرّاش تنهوما و همچنین در کتب آثار قدیم یهود تألیف Flavius Joseph مضبوط است.^۲

با توجه به متن در پیش رو مشخص می‌شود که سرمنشاء روایت ذکر شده کتب تحریف شده یهود بوده است که توسط پیروان این دین که به ظاهر لباس اسلام پوشیده بودند وارد جهان اسلام شده است و اینان تا آنجا که امکان داشت افکار و عقاید خود را به نام حدیث بر عقاید مسلمانان تحمیل می‌کردند.

(د) منظور از برهان پروردگار

«برهان» در اصل مصدر «بره» به معنی سفید شدن است، و سپس به هر گونه دلیل محکم و نیرومند که موجب روشنایی مقصود شود، برهان گفته شده است، بنا بر این برهان پروردگار که باعث نجات یوسف شد، یک نوع دلیل روشن الهی بوده است که مفسران در باره آن احتمالات زیادی داده‌اند، از جمله:

۱- حجت داله بر تحریم زنا از جانب حق و استحقاق عذاب زانی، چه این صارف بنده مؤمن است از فعل قبیح.

۱. عطاردی قوچانی، عزیز الله، مسند الإمام الرضا أبي الحسن علی ابن موسی علیهما السلام ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. خزائلی، محمد، اعلام قرآن، ص ۳۷۴.

- ۲- اعطاء آداب انبیا و اخلاق اصفیا در عفاف و صیانت نفس از ادناس.
- ۳- نبوت که عایق از ارتکاب فواحش و حکمت که صارف از قبایح و این فرمایش حضرت صادق علیه السلام است.
- ۴- آنکه زلیخا چیزی به سر بت که در آنجا بود انداخت. یوسف گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: تا از او شرمنده نباشم. یوسف فرمود: من سزاوارترم که شرم دارم از خدای واحد قهار.
- ۵- لطف حق، یعنی عصمت که مستلزم تنزیه است از قبایح. و سایر اقوال از درجه اعتبار ساقط، و تمام افترا و بهتان بر انبیاء، و منافی تکلیف خواهد بود.^۱
- از آنجا که برهان در آیه به صورت کلی ذکر شده و قرینه‌ای هم که دال بر معرفی آن باشد مطرح نگردیده است مفسران احتمالات فوق الذکر را با توجه به آیات و روایات داده‌اند که به نظر می‌آید با توجه به اطلاق آیه صحیح است.

نتیجه

در نوشتار حاضر روشن شد که اسرائیلیات فراوانی از سوی نو مسلمانان اهل کتاب به منابع تفسیری شیعه و سنی به خصوص منابع روایی نفوذ کرده و متأسفانه در اثر غفلت و سهل‌انگاری دانشمندان حوزه تفسیر، بدون نقد و پالایش رها شده و جزو باورهای عمومی تلقی شده‌اند. البته بعضی از محققان بنام شیعی به دلیل توجه خاص به سیره قولی و عملی ائمه اطهار، فریب این دسته از روایات را نخورده به نقد آن‌ها پرداخته‌اند. همچنین مشخص شد که روایات مذکور تحت عنوان اسرائیلیات، با نقدهای جدی و چالشی مواجه هستند. زیرا تناقض و ناسازگاری با قرآن کریم، منافات با مقام عصمت انبیا، مخالفت با عقل سلیم، ناهمگونی در متن و عبارات، رکاکت و سازگاری با آموزه‌های دینی یهود از جمله ویژگی‌های این دسته از روایات است که صحت و پذیرش آن‌ها را غیرممکن

^۱. رک: ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۷۳؛ حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، ج ۶، ص ۲۰۵؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۴۴.

می‌سازد. در ضمن دانسته شد که رویکرد نقادانه به این روایات با توجه به گسترش عقل‌گرایی در تفسیر ضرورت می‌نماید.

منابع

۱. صالحی، نعمت‌الله، جمال انسانیت، یا تفسیر سوره یوسف، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، دوازدهم ۱۳۷۱.
۲. شبستری، عبدالحسین، اعلام قرآن، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، اول ۱۳۷۹.
۳. دهخدا، علی‌اکبر، لغت نامه دهخدا، واژه «اسرائیلیات»، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش.
۴. دیاری بیدگلی، محمد تقی، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، تهران، انتشارات سهروردی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ش.
۵. معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، مشهد، الجامعه الرضویه للعلوم الاسلامیه، مشهد، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۶. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، مکان چاپ: بیروت ۱۴۲۰ ق.
۷. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۸. بغدادی، علاء‌الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۹. ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۱۰. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۱. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۱۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دار الکتب، ۱۳۶۷ ش.



۱۳. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۵. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۶. محقق طوسی، نصیرالدین، تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۷۵ش.
۱۷. هادوی تهرانی، مهدی، مبانی کلامی اجتهاد، قم، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.
۱۸. قاسمی، حمید محمد، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیاء در تفاسیر قرآن، تهران، سروش (انتشارات صدا و سیما) ۱۳۸۰.
۱۹. عطاردی قوچانی، عزیز الله، مسند الإمام الرضا أبی الحسن علی ابن موسی علیه السلام، بیروت، دار الصفوه، ۱۴۱۳.
۲۰. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، تهران، میقات، ۱۳۶۳ش.
۲۱. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴ش.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.